هو العلیم

استخاره و توکل، مرز طلب خیر و منفعت‌جویی

پاسخ به پرسش‌های تشریح و پیوند اعضا

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ فی البداء و الجبر و الاختیار و القضاء و القدر ـ جلسه یکصدوبیستم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

استخاره و توکل در انتخاب راه

روایت امام صادق درباره استخاره ذات الرقاع

استاد: بر همان اساس، در خود شرع هم خود استخاره وارد شده است. استخارۀ روایت معروف ذات الرقاع هست که شخصی در طریق مکه، مالی را که داشته و می‌خواسته بفروشد، می‌بیند که [بازار] کساد شد و ضرر می‌کند. بعد شک می‌کند که مالش را به‌طرف یمن ببرد یا به‌طرف مصر ببرد و بفروشد. حضرت در آنجا این استخارۀ ذات الرقاع را به او تعلیم می‌کند که چندتا رقعه بردارد و...[1]

این استخارۀ ذات الرقاع است که معروف است و از امام صادق علیه‌السّلام است و روایتش هم صحیح است.

عمومیت استخاره در تردیدهای تجاری

تلمیذ: یعنی مورد خاصّی نبوده است؟

استاد: نه‌خیر، تجارتی داشته است و شک می‌کند که کجا برایش مناسب‌تر است که مالش را بفروشد.

تلمیذ: می‌خواهم بگویم که مخصوص ایشان که نبوده است؟!

استخاره ثمانیه و شیوه نقل آن

استاد: نه‌خیر، حضرت قید کلی دارند. بعد هم استخاره‌هایی هست، مثل استخارۀ هشت‌تایی با تسبیح که به آن ثمانیه[2] می‌گویند. این استخاره از سید بن طاووس نقل شده است و از حضرت هست و موثّق می‌باشد.[3] اصل شریعتش توکل بر خدا و تفویض امر به اوست و این راه هم راه برای رفع تردید و تعیین است و مبنا این است، منتها با این کیفیت بیان شده است. در بعضی از جاها هست، ظاهراً در ***اقبال*** یا در ***مهجّه البیضاء*** که همین آیۀ ﴿وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾[4] را بخواند و بسم الله بگوید و بعد استخاره کند.

تاثیر صفای باطن استخاره‌کننده

از نظر تجربی هم یک امر مسلّم و دارجی است، منتها صحبت در شخص استخاره‌کننده است که

---

۱ ***البلد الأمین***، ص ۱۵۹. ***مطلع انوار***، ج ۴، ص ۹۳:
«طریق استخاره ذات الرّقاع: باید در سه رقعه بنویسد: "بِسمِ اللهِ الرّحمَن الرّحیم، خیَرَةٌ مِن اللهِ العَزیزِ الحَکیمِ لِفلان بن فلانة، إفعَل" و در سه رقعه دیگر عین عبارت مذکور را بنویسد، با این فرق که به جای "إفعَل"، "لا تَفعَل" بنویسد. سپس آنها را در زیر مصلّای خود گذارد و سپس دو رکعت نماز کند؛ بعد از نماز به سجده رود و صد مرتبه بگوید: "أستَخیرُ اللهَ بِرَحمَتِهِ، خیَرَةً فی عافیَةٍ."
سپس درست بنشیند و بگوید: "اَللّهُمَّ خِر لی و اختَر لی فی جَمیعِ اموری فی یُسرٍ مِنکَ و عافیَةٍ."
پس از آن رقعه‌ها را مشوّش کند و بیرون بکشد؛ اگر سه‌تای اوّلی "إفعل" بود، خوب است و اگر "لا تفعل" بود، بد است و اگر بعضی "إفعل" و بعضی "لاتفعل"، میانه است.»

۲ ***جواهر الکلام***، ج ۱۲، ص ۱۷۲.

۳ جهت اطلاع به ***مطلع انوار***، ج ۴، ص ۹۵ رجوع شود.

۴ سوره انعام (۶)، آیه ۵۹. ***سر الفتوح ناظر بر پرواز روح***، ص ۴۹:
«هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب آشکار خداست.»

آن حالت او و نفس او و صفای او در تنجّز طرفین خیلی مؤثّر است. این مهم است.

نظر علامه طهرانی درباره توکل و استخاره

این اواخر نظر مرحوم آقا این بود که انسان باید همان توکل بر خدا و تفویض امر به او بکند و بعد به هرکدام که قلبش راه می‌دهد، انجام بدهد؛ با توجه به اینکه با خدا شرط کند که اگر صلاح نیست، خودش منصرف کند و موانعی پیش بیاورد؛ ولی من خودم از ایشان می‌دیدم که در بعضی از موارد هم استخاره می‌کردند؛ یعنی علاوه بر همین ثمانیه، مثلاً با قرآن حتی استخاره می‌کردند و به ما توصیه می‌کردند که:

«هیچ‌وقت با قرآن استخاره نکنید، فهم آیات مشکل است.»

پرهیز سالک از وابستگی به استخاره

همین استخاره‌های ثمانیه را می‌گفتند: «[بگیرید]» و از باب اینکه انسان مدام به استخاره نیفتد، می‌گفتند که:

«انسان نباید استخاره کند، استخاره برای سالک صحیح نیست؛ بلکه همان توکل بر خدا کند.»

این [کلام ایشان] نفی آن موارد معدوده را نمی‌کند؛ بلکه برای این است که نفس انسان در این جهت نیفتد.

اختلال زندگی بر اثر استخاره مکرر

مثل کسی نشود که لای عمامه‌اش یک دانه تسبیح گذاشته و (جدّی) با هرکسی که برخورد می‌کرد، استخاره می‌کرد که سلام بکند یا نکند! این‌طوری شده بود، من او را می‌شناسم! این شخص دیگر از زندگی ساقط می‌شود! و این استخاره‌ها خیلی عجیب است. آن‌وقت در اینجا مسائلی هست و طرق مختلفی هست. راه‌های خیلی مختلفی هست.

تفاوت طلب خیر با کسب منافع مادی

نسبت به بعضی از مسیرش خارج شده است؛ مثلاً مسئلهٔ مهم در استخاره این است که توکل بر خدا بکنیم و آنچه برای ما خیر است، پیش بیاید. این مهم است. چه‌بسا ممکن است ﴿عَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾[1]. استخاره این است؛ ولی دیده شده است بعضی با توجه به یک مسائلی و علوم غریبه، این مطلب را نادیده می‌گیرند و آنچه جنبهٔ نفع مادی است را به معرض می‌آورند و اتفاقاً درست هم هست؛ ولی به صلاح طرف نیست؛ اما درعین‌حال برایش می‌آورند که: «اگر این کار را انجام بدهی، به منافع می‌رسی.» و او می‌رود و انجام می‌دهد و می‌رسد. به این دیگر استخاره نمی‌گویند. این را دیگر اختیار احد الطرفین می‌گویند.

روش‌های غیرعادی در تشخیص انتخاب‌ها

خیلی عجیب است که در مواردی درست هم هست. من کسی را می‌شناسم که با همین تسبیح استخاره می‌کند و خصوصیات عجیبی را بیان می‌کند؛ یعنی مثلاً یک قبضه که می‌گیرد، دانه‌هایش را می‌شمارد. خصوص دانه‌هایی که آمده است، در آن مؤثّر است و بعد اینها را به یک کیفیتی سه و چهار یا دو جدا می‌کند و بین اینها ارتباط و تناسب را لحاظ می‌کند که مثلاً یک کجا واقع شد، سه کجا و دو کجا و بر این اساس یک مسائلی را می‌فهمد.

تلمیذ: آیا از همان اوّل معیّن می‌کند که: «خدایا، اگر از نظر مادی مصلحت است...»؟

استاد: نه، چون بنای شخص از اوّل رسیدن به منافع است، لذا کسانی که به‌دنبال این علوم می‌روند، به‌خاطر این است که همین مسائل و منافع مادی را تحصیل کنند. لذا پی‌ریزی این علوم از

---

[1] سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۶.

اوّل برای همین جهات است. از اوّل در طلب خیر نمی‌روند، تااینکه خدا برایش خیر را در این مقدّر کند؛ بلکه از اوّل در این می‌رود، مثل افرادی که کارهایی را انجام می‌دهند و مسائلی را مشخص می‌کنند.

داستان موسی و مصلحت پنهان فقدان مال

مثلاً یک مالی از او دزدیده‌اند و صلاح او این است که این مال پیدا نشود. مثل قضیهٔ مردن آن یابو، داریم قضیهٔ موسی، شخص زبان حیوانات را می‌خواست بفهمد و...،[1] به صلاح این شخص است که مالش دزدیده بشود؛ لذا می‌گویند: «از طرق غیرعادی شما به‌دنبال این مسائل نرو. اگر از طریق عادی شد، شد. اگر خودش پیش آمد، آمد یا پیش نیامد، نیامد.»

حالا یا صلاح اخروی یا مثلاً دنیوی، هرچه در اینجاست، آن دیگر تفاوتی ندارد؛ ولی اینها پیش این افراد می‌روند و شخص هم برای اینها مشخص می‌کند که الآن مال تو در کجاست و اتفاقاً هم همین‌طور است. او هم می‌رود و می‌گیرد، درحالی‌که به صلاحش نیست.

صلاح انسان نیست که همیشه یک‌طور باشد. همین‌که گاهی اوقات مرض برای انسان پیدا می‌شود، صلاح است دیگر. همین‌طور هم ممکن است مالی را از انسان بدزدند، این صلاح است دیگر، باید دزدیده بشود.

داستان شیخ نخودکی و استفاده از اسباب عادی

یک قضیه‌ای را من در کتاب *نشان از بی‌نشان‌های* مرحوم نخودکی خوانده‌ام که یک قسمتش به‌نظر صحیح می‌آید، ولی یک قسمتش نه:

ایشان در یک باغی بیرون مشهد یا جای دیگر خوابیده بودند. شب احساس می‌کنند که شخصی وارد باغ شده است و دزد است و می‌خواهد ظاهراً به خانه دستبرد بزند. نصف شب بود (ساعت یازده) و اینها بیدار بودند؛ منتها یا مشخص نبود یا چراغ خاموش بود. یک تفنگی در آنجا بود، از این تفنگ بادی یا شکاری. ایشان به آن شخص می‌گویند که: «یک تیر خالی کن که این متوجه بشود و برود.»

شخص می‌گوید: «آقا، شما خودتان اراده کنید که این برود.»

ایشان می‌گویند که:

«نه، پس خدا این وسایل را برای چه خلق کرده است؟! همین تفنگ یک وسیله است. بله، اگر نبود، آن‌وقت انسان کار دیگری انجام می‌دهد.[2]»

نقد تصرف غیرعادی در برابر مشیت خدا

این قسمت مطلب ایشان که «خدا اینها را برای چه درست کرده است»، درست است. بالأخره انسان باید از این وسایل به طریق عادی استفاده کند؛ اما اگر این وسایل نبود، باید دعا کند؟ نه، چه کسی گفته است که دعا کند؟! باید اجازه بدهد دزد بیاید و ببرد. اینکه ارادهٔ خدا تعلّق گرفته است بر اینکه دزدی نشود، از کجا معلوم است؟! اتفاقاً ارادهٔ خدا تعلّق گرفته است که بیایند و بدزدند. مگر هرکسی که یک چیزی می‌داند، باید که طرف را چوبش کند، دودش کند، چیزش کند؟! چه‌بسا می‌آیند و صدمه هم می‌زنند و او فقط باید نگاه کند. بله، در حدّ عادی دفاع کند، دفاع عادی؛ اما وقتی که نتوانست دفاع کند، نباید متوسل به اسم اعظم و این چیزها بشود و طرف را بخار کند!

تلمیذ: دعا که ظهور غیبی است.

هشدار علامه طهرانی درباره جلب مردم با کرامات

استاد: بله، یعنی اراده. ایشان از این کارها زیاد می‌کردند. مرحوم آقا می‌فرمودند:

---

[1] ***مثنوی معنوی***، دفتر سوم، بخش استدعاء آن مرد از موسی زبان بهایم با طیور.

[2] ***نشان از بی‌نشان‌ها***، ج ۱، ص ۷۰.

«آدم رند این کارها را نمی‌کند. مردم را به‌دور خودش جمع نمی‌کند.»

در خانهٔ ایشان صبح‌ها یک کیلومتر صف بسته می‌شد. یکی دلش درد گرفته بود، یکی زنش داشت می‌زایید، یکی پولش در اداره گیر کرده بود، یکی پاسبان برده بود و امثال‌ذلک! همهٔ اینها می‌آمدند و این هم یک انجیر به این می‌داد، یک خرما به آن می‌داد، اینجا انجیر به این می‌داد. طرف در آن‌طرف دنیا خوب می‌شد! حالا انجیر بهانه بود، نفسش کار می‌کرد.

حکایت وعده فرزند و پرسش از مشیت الهی

یک کسی پیش ایشان آمده بود و گفته بود: «می‌خواهیم از هم جدا شویم.» رحم این زن فیبروم گرفته بود و کُلّش را درآوردند، این هم زن جوان و مرد هم همین‌طور.

مرد می‌گوید: «این دیگر برای ما فایده‌ای ندارد.»

لذا می‌خواستند جدا شوند.

ایشان گفتند که: «خدا ان‌شاءالله به اینها یک پسر می‌دهد، حمام بروند، ان‌شاءالله خدا پسر می‌دهد!»

گفتند: «این زن اصلاً تخمدان ندارد.»

ایشان گفت: «شما از من تخمدان می‌خواهید یا پسر می‌خواهید؟!»[1]

تلمیذ: ظاهراً هر دوتای آنها را داد!

استاد: حالا من نمی‌دانم، کدام را داد، این را داد یا آن را داد! اینها چیزهایی است که ممکن است با مشیّت خدا مخالفت داشته باشد، با همان مجرای احسن منافات داشته باشد.

نسبت استخاره با دعا و توکل

تلمیذ: می‌خواستم ببینم این استخاره از آن دعاهاست یا نه؟ از دعاهایی است که معمول است و مورد قبول شریعت است؟ از این دعاهای معمولی است؟

استاد: بله، همین معمولی است.

تلمیذ: به‌نحو طبیعی است؟

استاد: بله، توکل، توکل بر خدا.

تلمیذ: توکل که منافات ندارد. انسان توکل بر خدا می‌کند، بعد هم هرچه الهام شد، آن را عمل می‌کند و هیچ منافاتی با توکل خودش ندارد؛ اما استخاره به این معنا که انسان فکر می‌کند، می‌بیند ظاهراً خیرش در این است؛ ولی با این‌حال ممکن است یک چیزهایی پس پرده باشد که خودش مطلع نباشد و این در همهٔ کارها هست؛ لذا استخاره می‌کند. پس جنبهٔ توکل نقش آن‌چنانی برای خودش ندارد، جز اینکه آنچه استخاره کرده است، بعد توکلش فکر می‌کند که این جهت...

جایگاه استخاره در تردید پس از بررسی

استاد: ببینید، در مورد استخاره، یک‌وقتی مسئله منجّز است. آنجا دیگر جای استخاره نیست؛ چون برای انسان روشن است. استخاره در جایی است که مسئله برای انسان مبهم و قابل شک باشد. در آنجا انسان استخاره می‌کند.

آیا هیچ‌وقت شده که سرتان درد بکند و استخاره بکنید که چه دکتری بروید؟! دکتر سر کوچه هم می‌روید؛ ولی یک‌وقتی قلبتان درد می‌کند و می‌گویند: «باید عمل کنید.» برای این عمل که دیگر بلند نمی‌شوید بروید به دکتر سر کوچه بگویید: «چاقو بگذار و فلان.»؛ بلکه بلند می‌شوید این‌طرف و آن‌طرف می‌روید، چندتا متخصص می‌روید. آن‌وقت [اگر به نتیجه نرسیدید] آنجا استخاره می‌کنید. مگر اینکه همان‌طور که می‌گویم، دیگر انسان به مسائل پیش‌پاافتاده دیگر مبتلا بشود.

---

[1] *نشان از بی‌نشان‌ها*، ج ۱، ص ۱۰۹.

درهرصورت استخاره آنجایی است که صلاح برای انسان مبهم باشد و انسان با توکل به خدا از خدا دنبال راهی می‌گردد. در شرع هم هست.

احکام تشریح و پیوند اعضا

تفاوت برداشت عضو از زنده و مرده

تلمیذ: یک بحث راجع به جواز و عدم جواز تشریح فرموده بودید. من این‌طور استشمام کردم که جایز نمی‌دانید که از بدن میّت مسلمان و مؤمن برای انقاذ یک مؤمن یا مسلمان دیگری چیزی بردارند و مورد استفاده قرار بدهند.

استاد: میّت نگفته بودم، حیّ را عرض کردم.

تلمیذ: تشریح میّت را جایز می‌دانید؟

محدودیت تشریح آموزشی بدن مسلمان

استاد: نه، آن هم جایز نیست. تشریح میّت هم در وهلهٔ اوّل جایز نیست؛ چون تشریح دو نوع است (اینها را آقای دکتر باید بگویند!): یک‌وقت تشریح می‌کنند برای اینکه به دانشجوها خصوصیات فیزیکی و بیولوژیکی بدن را نشان بدهند. این را حتی‌الإمکان از مسلمان نمی‌توانند استفاده کنند؛ بلکه باید از غیرمسلمان استفاده بشود. اگر جهت، جهت آموزشی است، مثلاً طرف از دنیا رفته است و می‌خواهند به دانشجو بگویند که او دارای این مرض بوده است، لذا قلبش را بشکافند و خون از داخل آن بردارند و کبدش را معاینه کنند و امثال‌ذلک، بر مسلمان حرام است که این کار انجام بشود.

استثنای ضرورت برای آموزش پزشکی

تلمیذ: اگر ضرورت داشته باشد؟

استاد: اگر ضرورت داشته باشد، عیب ندارد؛ یعنی اگر غیرمسلمان پیدا نشود، چون علم طبابت شرعاً واجب کفایی است و لا یتأتّی إلاّ بهذه الأمور، بنابراین باید این مقدمات را هم انجام بدهد. این یک مطلب است.

تشریح برای کشف علت مرگ و حقوق شرعی

یک‌وقتی تشریح می‌کنند تا مرض را کشف کنند. این دیگر بین مسلمان و غیرمسلمان فرق نمی‌کند. یک موتی اتفاق افتاده است و می‌گویند: «شاید به متوفیٰ سمّ داده باشند.» این مهم است که قاتل پیدا بشود یا مثلاً از نظر ارث و مسائل شرعی هم در اینجا ممکن است درگیری پیدا بشود؛ مثلاً شوهری زنش را سمّ داده است و در اینجا نباید ارث ببرد یا دیه تعلّق می‌گیرد و امثال‌ذلک. این مسائل شرعی چون هست، لذا شرعاً باید تشریح هم بشود.

حکم پیوند از میت و منع نقص عضو زنده

تلمیذ: مگر تشریح سه شقّه نشد؟!

استاد: نه، یک شقّش برای برداشتن عضو است که این برداشتن عضو اشکالی ندارد.

تلمیذ: برای پیوند اعضاء عیبی ندارد؟

استاد: برای پیوند اعضاء نه‌خیر.

تلمیذ: از میّت اشکال ندارد؟

استاد: نه‌خیر.

تلمیذ: پیوند از مرده جایز است؟

استاد: بله، از زنده نمی‌شود گرفت.

تلمیذ: مرده‌ای که مسلمان باشد؟

استاد: بله.

تلمیذ: چرا از زنده حرام است؟!

استاد: این نقص عضو است و حرام است.

پرسش از بانک چشم و رضایت صاحب عضو

تلمیذ: بحث بانک چشم و اینکه چشم تا ۲۴ ساعت بعد از مرگ حیات دارد، اگر شخص گفت که: «وقتی مُردم چشمم را بفروشید.»، چشم شخص را برمی‌دارند و به کسی می‌دهند که معیوب است و نیاز دارد، این چه اشکال دارد؟!

استاد: این بعد از مردن است.

تلمیذ: شخصی کلیه‌اش را می‌خواهد اهدا کند...

استاد: نقص عضو بر این حرام است.

ملاک تزاحم در نجات جان انسان

تلمیذ: این تزاحم دوتا حرام نیست؟! در بحث تزاحم انقاذ غریق...

استاد: انقاذ غریق به‌طور عادی، نه‌اینکه...

تلمیذ: مثلاً طرف زن است و در دریا دارد غرق می‌شود و این مرد است و زن اجنبی بر او حرام است. اینجا یک حرمت است و یک وجوب است که برای انقاذ است. حرمت و وجوب باهم تزاحم کرده‌اند...

استاد: تزاحم نکرده‌اند! این وجوب به حدّی است که اصلاً حرمت به‌حساب نمی‌آید! چه کسی گفته است که تزاحم است؟!

تلمیذ: یعنی در باب تزاحم نمی‌گویند؟!

برابری ملاک‌ها و تفاوت آن با غلبه وجوب

استاد: نه‌خیر، باب تزاحم این است که دو وجوب از نقطه‌نظر قوت برابر باشند؛ یعنی بین حرمت و وجوب یک ملاک باشد، به‌طوری‌که مصلحت وجوبیه بر مفسدهٔ ایجابیه غلبه نداشته باشد یا مفسدهٔ تحریمه غلبه نداشته باشد؛ اما در جایی که انقاذ غریق است و شرع این‌همه توصیه به امداد مؤمن کرده است، آیا یک لمس مؤمنی که حرمت ابتدایی دارد، مقایسه می‌کنید؟! بحث تزاحم، بحث برابری ملاک‌ها است، نه اینکه بحث وجوب و حرمت باشد. ملاک این کجا و ملاک آن کجا؟! چه ربطی به همدیگر دارند؟! اما کسی که کلیه‌اش را می‌دهد، نقص پیدا می‌کند و نقص حرام است.

تلمیذ: اما در این جایی که شخص کلیه نیاز دارد، خیلی مهم است.

استاد: به‌نحو عادی انقاذ کند؛ برود عمل کند. چرا کلیهٔ شخص دیگری را بگیرد؟!

تلمیذ: امکان عمل ندارد...

استاد: ... ندارد، خب برود بمیرد! مگر قرار است همه زنده باشند؟! خدا می‌خواهد کلیه‌هایش چرک کنند و عفونی شوند و از بین بروند!

روایت منع آسیب به بدن برای حفظ جان

تلمیذ: در این صورت، پس چه نیازی به پزشک است؟!

استاد: من‌باب‌مثال می‌گویند که: «یا دستت را قطع می‌کنیم یا تو را می‌کشیم.» آیا به‌خاطر نمردن باید دستت را قطع کنی؟! آیا این انقاذ است؟! انگشتت را هم نمی‌توانی قطع کنی! روایاتی داریم که:

«حتی فی الدم حتی الجروح[۱]»

که شخص نمی‌تواند به‌خاطر اینکه نجات پیدا کند، این کار را انجام بدهد.

تلمیذ: پس اینکه کلیه را می‌فروشند، جایز نیست؟

استاد: نخیر، جایز نیست.

نقص عرفی و خطرهای آینده اهدای کلیه

---

۱ مصدر در حال بررسی

تلمیذ: اینجا نقص عرفی مدنظر است یا نقص پزشکی؟
استاد: نقص عرفی.
تلمیذ: کسی که یک کلیه نداشته باشد، پزشکی نقص حساب نمی‌شود. یک کلیه کار آن کلیه را انجام نمی‌دهد؟!
استاد: نه، این‌طور هم نیست. خدا بیخود دوتا کلیه برای بدن نگذاشته است. اگر این کلیه عفونت کرد، چه‌کار می‌کنی؟! شما از فردا خبر داری؟! سینه‌پهلو می‌کند و...
تلمیذ: ممکن است سنگ کلیه بگیرد!
استاد: بله، سنگ کلیه بگیرد. پزشک الآن می‌گوید که در شرایط فعلی با این کیفیت یک کلیه کارش را انجام می‌دهد؛ اما اگر فردا کلیه سنگ آورد و گفتند: «آقا، باید مرخص بشود.»، [آن‌وقت چه؟!] او فکر فردا را که نمی‌کند.

اهم و مهم در نجات دو غریق

تلمیذ: در آنجایی که دو نفر داخل یک استخر هستند و نجات یک نفر مقدور است و یکی بالأخره باید بمیرد، یکی از آنها مرجع و عالم است و یکی هم یک آدم عادی است، اینجا همان بحث اهم و مهم است؟!
استاد: بله.
تلمیذ: پس ملاک وضع فعلی کسی نمی‌شود که الآن با یک کلیه می‌تواند تحمل کند.
استاد: نه‌خیر، شما باید فکر همیشه‌ات را بکنی.

اعتبار وصیت برای تشریح آموزشی

تلمیذ: مردی که دارد می‌میرد و وصیت می‌کند که اعضایش را به سالن تشریح دانشکده پزشکی برای آموزش بدهند، مسلمان هم هست، بعد از فوتش وظیفهٔ وارثین چیست؟
استاد: حق ندارند بدهند. اصلاً به او ربطی ندارد. وقتی که مرده است، دیگر به او ربطی ندارد. در زمان حیاتش هم نمی‌تواند کاری بکند. وقتی که مرده است، دیگر انقطاع بین او و بدنش پیدا می‌شود.
تلمیذ: پس این وصیت چه می‌شود؟
استاد: نافذ نیست.

تفاوت وصیت به تشریح با نیاز به پیوند

تلمیذ: وصیت کند برای پیوند، تشریح برای مسلمان‌ها، آیا می‌تواند؟
استاد: آن هم چه وصیت بکند، چه وصیت نکند، باز یکسان است. اگر نیاز باشد، می‌توانند. اگر نیاز نباشد، وصیت هم بکند، نباید بدهند. ظاهراً فقط مردمک است که بعد از فوت باز هم باقی می‌ماند؛ مثل اینکه شش ساعت سلول‌هایش کار می‌کند.

زمان برداشت عضو پس از مرگ

تلمیذ: مردمک چشم را ۲۴ ساعت اوّل جراحی می‌کنند، سریع برمی‌دارند.
استاد: دکتر سجادي می‌گفت که تا شش ساعت می‌شود.
تلمیذ: کتاب‌های مختلف شش تا ۲۴ ساعت هم گفته است.
استاد: تا ۲۴ ساعت هم دارد؟!
تلمیذ: بله، ولی هرچه سریع‌تر، شش ساعت بهتر است.
استاد: بهتر است.

اللهم صَلّ عَلیٰ محمدٍ و آل محمد